

آنجا که خرد از اندیشیدن باز می ماند ،

آنجا که خرد از اندیشیدن باز میماند، سرنوشت و آیندهٔ میلیونها انسان، وارد معاملات و بده بستانهای سیاسی پشت پردهٔ قدرتهای بزرگ، و نوچه های آنان میشوند و جنایت کاران معروف تاریخ، چون ژرف استالین، توسط عاملان خود، «رهبر پرولتاریای جهان! و ناجی ملت‌های «تحت ستم مضاعف!» معرفی میگردند. به گفته کارل مارکس، بر گرفته از جمله معروف فردریک هگل، فیلسوف مشهور آلمان: تاریخ و شخصیت های تاریخی دوبار ظهور میکنند، بار اول در شکل تراژدی، بار دوم، در شکل کمدی. (بر گرفته از ۱۸ برومر لویی بناپارت. به قلم کارل مارکس به زبان فرانسه انتشارات صفحه ۱۳ - Mille et une nuit) امروز استالین، واتحاد جماهیر شوروی، به تاریخ سپرده شده اند، اما بلند پروازی ها و تبلیغات این تازه به دوران رسیده های، که بعضی از آنان در مکتب استالین و استالینیزم بزرگ شده اند، و «نگران ملت‌های تحت ستم مضاعف!» برای اقوام مختلف ایرانی هستند، مرا بر آن داشت که این نامه را در جواب به یکی از هموطنان گرامیم، یک ایرانی آذری تبار نوشته و در اختیار تمام سایت ها نیکه درد وطن دارند بگذارم. این هم وطن عزیز از من خواسته بود، که برای یک نشریه آذری، که برای آذربایجانیان در ترکیه چاپ و منتشر میشود مقالات تنوریک بنویسم. این نامه جواب به آن هموطن نادیده و همه آن عزیزان است، که این «نگرانی» را دارند، که من و امثال من را از «ستم مضاعف، شونیستهای فارس!» رها سازند! گویی در وطن بلا کشیدهٔ من، همه میخواهند برای من و امثال من، نقش «آتا تورک!»، یا نقش استالین پدر کوچک ملت!، یا نقش شاهنشاه آریا مهر پدر تاجدار ملت و سایه خدا!، یا زعیم عالیقدر ولی امر مسلمین جهان، برای «ملت صغیر و محجور» بازی بکنند! امیدوارم این نوشته مورد توجه همه ایرانیان عزیز قرار بگیرد، و چه بسا باعث گسترش بیش از پیش بحث های سیاسی و فرهنگی، در رابطه با استقرار نظام دموکراتیک، بر خاسته از رای آزاد ملت در ایران فردا باشد، که در آن نظام، آزادی، برابری، و عدالت اجتماعی، فرهنگی، بدون کوچکترین تبعیض، قومی، نژادی، دینی و مذهبی، و جنسی، که در حقیقت بزرگترین ضامن وحدت ملی است، فراهم آورد شود.

با عرض سلام و ادب آقای

هموطن، و همشهری گرامی، نامه شما را دریافت کردم. محبت کرده بودید، از من برای مجله ای که در ترکیه برای آذربایجانی ها منتشر خواهد شد، مقاله خواسته بودید. عزیز و نور چشمم، یک اصل را از همین حالا خدمت شما رک و روشن عرض بکنم. من افتخار میکنم که آذربایجانی هستم، و همین افتخار رانیز نه یک میلیمتر کمتر، و نه یک میلیمتر بیشتر افتخار میکنم، که ایرانی هستم، همین افتخار را برای همه هموطنانم، چه کرد چه گیلک، چه عرب، چه فارس، چه بلوچ نیز، بخشی از حقوق شهروندی آنان میدانم ولو اینکه من در خارج از وطنم، بیش از وطنم زندگی کرده ام، و نمیدانم هم آیا بار دیگر آن جا را خواهم دید یانه؟ اما من میدانم، در جریان، حزب دموکرات آذربایجان و پیشه وری شما به دنیا آمده بودید یانه، فکر نمیکنم. من هم کودک ۵ ساله بودم، با خانواده ای آواره قرباتی زدو بند های قدرت های خارجی. بخشی از فامیل، طرفدار پیشه وری و دموکراتها شده بود، که البته بعد ها از پدر و مادرم شنیدم، بخشی دیگر، وفادار به حکومت مرکزی، و یا بیطرف بودند. فامیل من هم مثل هزاران خانواده آذربایجانی و کرد، فدای سیبیل آقای تاوریش استالین شد، یک عده کشته، یک عده فراری شدند، یک عده هنوز که هنوز است بعد از گذشت ۶۰ سال، مقیم روسیه، (نه آذربایجان) هستند که من آنها را در ۵ سالگی برای آخرین بار دیده ام، و از آن تاریخ هرگز من آنها را ندیدم. عزیز من، من هم میدانم، نسبت به اقلیت های قومی ظلم فرهنگی میشود اما از شما و دوستان شما یک سوال دارم، آیا تا کنون کی در ایران انتخابات آزاد انجام شده است، که بگوئیم، پارلمان ایران، تحت تسلط «فارسهای شونیست»، به اقلیت های قومی ظلم کرده اند؟ اغلب نخست وزیران، فرماندهان عالی رتبه ارتش، ژاندارمری، شهربانی، ساواک آذری، کرد و فارس بودند، منتها چیزی که در ایران چه در گذشته و چه امروز نبود و نیست، حکومتی، برخاسته از رای آزاد ملت است، که در آن، ایرانیان و اقوام ایرانی، چه مسلمان، چه غیر مسلمان، از حقوق برابر انسانی، اجتماعی، فرهنگی و قومی برخوردار باشند.

. اگر در ایران انتخابات آزاد انجام بشود، اکثریت پارلمان با اقلیت های قومی خواهد بود. مسئله ایران، نه امروز، نه دیروز، نه ۱۰۰ سال پیش، مسئله قومی نیست و نبوده است، بلکه مسئله دموکراسی و شعور سیاسی است. عزیز من، در زندانهای شاه، ویا آقای خمینی، به فارسها چلو کباب می دادند یا میدهند، به آذری ها و کردها و بلوچ ها و عربها نان خالی میدهند؟ مگر جلادان آقای خمینی، شیخ صادق خلخالی، و آیت الله موسوی تبریزی، آذربایجانی نبودند؟ مگر آقای سید علی خامنه ای که خون ملت را به شیشه گرفته است آذری تبار نیست؟ عجیب است، دانی مادرش، زنده یاد، شیخ محمد خیابانی، آرزو میکرد که ایران آزادستان شود سرزمین آزاد مردان، آقای خامنه ای ایران را به زندانستان تبدیل کرده است. مگر اغلب افسران عالی رتبه در نظامی شاهنشاهی، که خون ملت را به شیشه میگرفتند، آذربایجانی نبودند؟ خود من ۱۱ سال افسر ارتش بودم. مگر استوار ساقی شکنجه گر معروف زندان باغشاه آذربایجانی نبود؟

عزیز من، تهران بزرگترین شهر آذری نشین در دنیا است. بشینیم حتی از جنبه اقتصادی و منفعت و درآمد، و تقسیم ثروتهای ملی ایران صحبت بکنیم. بخش عظیم اقتصاد ایران دست آذری ها است، ما آذربایجانی ها برای این مملکت خون داده ایم، برای همان صنایع نفت و گاز، جوانهای آذری در کنار سایر جوانان مملکت خون داده اند. محاصره آبادان در جنگ عراق علیه ایران، توسط تیپ ۱۱ اردبیل آزاد شده است. ما هرکدام و هر هر ایرانی در این ثروتها سهم داریم. کدام آذری نیست که از فارسها دختر نگرفته، یا دختر نداده است؟ من در دانشگاهی فرانسه دوستان بسیار با ارزش ترک ترکیه داشتم، و احترام آنها را همیشه خواهم داشت. بعلاوه من به تمام ملتها احترام میگذارم، به شرطی که آنها نیز به حقوق ملتهای دیگر احترام بگذارند. دوستان ترک دانشگاهی من، حتی بعد از پایان تحصیلات ام، من و خانواده ام را به ترکیه دعوت کردند من هرگز این محبت آنها را فراموش نمیکنم. خود من از سال ۱۹۶۸، ۸ بار به ترکیه مسافرت کردهام، و اغلب دوستان فرانسوی ام را برای شناساندن این کشور و فرهنگ این ملت با خود به همراه بردم، و اغلب نقاط این کشور را از نزدیک دیده ام. وحتی به زبان ترک استانبولی هم آشنائی نسبتاً گستردهای دارم. اما من ایرانی هستم. در تبریز میگوینم: آدم ایسته سه باشینا داش سالسین، سعی الر اوجا یردن باشنا داش سالسین (آدم وقتیکه میخواهد سنگی بر سرش باندازد، سعی میکند، از ارتفاع بلند این سنگ را بیاندازد). آیا یک لحظه فکر کرده اید، که با چه آتشی نا آگاهانه بازی میکنید؟ ملت های فرانسه و آلمان انگلستان، ایتالیا، اسپانیا، قرنهای خون همدیگر را در جنگهای خونین می ریختند، کشور های همدیگر را غارت میکردند. امروز همین ملتها، دست در دست هم متحد هستند، و برای نسلهای آینده خود میخواهند اروپای آباد تری بسازند، اما بعضی از ما، نا آگاهانه آب در آسیاب دشمنان این ملت و مملکت میریزیم. بیخود نیست که آقای شارون علناً میگفت: ایران بدون بمب اتمی هم برا اسرائیل خطرناک است. بلی حضرات میخواهند ایران را تکه پاره بکنند، و هر موقع اراده کردند بر سرش بکوبند. عراق تکه پاره شده را مگر نمی بینید، که حتی در وطن شان اشغا لگران، به زنان و مردان عراقی تجاوز میکنند؟ فجایع زندان ابو غریب و سایر زندانها نظیر آن در عراق یادتان رفته است؟ من آرزو میکنم، که ایران نه تنها بزرگترین قدرت در منطقه، بلکه در دنیا باشد، اقوام ایرانی، ضمن حفظ فرهنگ ایرانی، در زبانهای قومی مختلف تحصیل بکنند، و هر ایالتی، با پارلمان ایالتی، و ولایتی امور اقتصادی، فرهنگی، امنیتی داخلی اش را اداره بکند. در انگلستان، پارلمان ایالات اسکاتلند، و ولز (منطقه گال) بیشتر از پارلمانهای لندر های آلمان فدرال استقلال دارند. اما اگر فکر میکنید، که بنده بیایم زیر پرچم ترکیه، یا جمهوری آذربایجان، و سایر قدرتهای خارجی، سینه بزنم، عزیز من، به شما آدرس اشتباهی داده اند. مجله در بیابرد برای ایرانیان، برای دفاع از برابری حقوق ایرانیان استقرار عدالت اجتماعی، آزادی های فردی، اجتماعی، من این قلم ناقص ام را در اختیار شما میگذارم، اما مجله فقط با عنوان قومی باشد مرا معذور بدارید. اگر بر فرض مجله ادبی بود، مربوط به ادبیات آذربایجان، آن موقع وظیفه ام بود که مقاله بنویسم. منتها تخصص من ادبیات آذربایجان نیست. من همان اندازه که از شعر و بیاتی های آذربایجان خوشم میآید، همان اندازه که شهریار، نسیمی فضولی، میرزا علی معجز، علی اکبرصابر معروف به هوپ هوپ را دوست دارم، همان اندازه هم مولوی، حافظ، سعدی را دوست دارم. همان اندازه که به ستارخان، و باقر خان افتخار میکنم، همان اندازه هم به امیر کبیر دکتور محمد مصدق افتخار میکنم. آیا این نوشته برای روشن شدن خطوط فکری من برای شما کافی است؟ فکر میکنم باید کافی باشد. اگر هم کافی نیست، مرا از نقصان قلم ناچیزم معذور بدارید در ضمن یاد آور میشوم، من نه فعال سیاسی هستم، نه دنبال و فکر رسیدن به مقام هستم، درست برعکس، من یک جامعه شناس هستم، و تخصص من جامعه شناسی سیاسی است. ساعتها مطالعه و تحقیق در رشته خودم را با سالها مقام و منصب عوض نمیکنم.

با نهایت احترام: کاظم رنجبر

پاریس ۳۰ مارس ۲۰۰۶